

مهارناشدنی

قدرت باورنکردنی ایمان در عمل

نیک وی اچیس

مسیحا بزرگ

نشر ذهن آویز

تهران، ۱۳۹۲

سرشناسه: رُی آچیچ، نیک، ۱۹۸۲ - م.
عنوان و نام پدیدآور: مهارت‌اندوزی: قدرت باورنکردنی ایمان در عمل / نیک‌وی آچیچ؛ مترجم مسیحا برزگر.
مشخصات نشر: تهران: ذهن‌آویز، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص. مصور (بخشی رنگی).
شابک: 978-600-118-119-1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: **Unstoppable: the incredible power of faith in action, 2012.**

عنوان دیگر: قدرت باورنکردنی ایمان در عمل.
موضوع: ایمان - تشویق - جنبه‌های مذهبی - مسیحیت.
موضوع: الهام - جنبه‌های مذهبی - مسیحیت.
موضوع: موفقیت - جنبه‌های مذهبی - مسیحیت.
شناسه افزوده: برزگر، مسیحا، ۱۳۴۰ - مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۹ و / BV ۴۶۳۷
رده‌بندی برین: ۲۴۸/۸۶
شماره کتابخانه ملی: ۳۱۳۰۸۶۰

این کتاب ترجمه ای است از:

UNSTOPPABLE

the incredible power of faith in action

by

Nick Vujcic

Published by Crown Publishing Group, 2012

ویراستار: شهلا ارژنگ

آماده‌سازی و اجرا: پژمان آرایش

نمونه خوان: ناهید توری

طرح جلد: علی کردی

مدیر تولید: عماد درنایی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۲

شمار نسخه‌های این چاپ: ۳۰۰۰

حق چاپ برای نشر ذهن‌آویز محفوظ است

لیتوگرافی: هنر گرافیک

چاپ: چاپخانه سهند

صحافی: صحافی گسترش ۷۷۴۹۴۶۴

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۷۷۳۵۴۱۰۵

آدرس اینترنتی: www.gbook.ir

قیمت: ۱۳۵۰۰ تومان

فهرست

- پیش‌گفتار ۱
- یک - ایمان در عمل ۷
- دو - صعودی از درّه به قلّه ۴۳
- سه - خدا دل ما را از عشق سرشته است ۶۳
- چهار - شور زندگی ۹۳
- پنج - بدنی ضعیف، روحی قوی ۱۰۱
- شش - قانون توفیق الهی ۱۱۳
- هفت - قدرتِ ایمان ۱۲۵
- هشت - عشق، بنیاد است ۱۳۳
- نه - اثر بال پروانه ۱۶۱
- ده - تأملات ۱۷۱

به کتاب دوم من خوش آمدی. اسم من، نیک وئی‌آچیچ است. حتی اگر کتاب نخست من، زندگی بی‌حد و مرز، را نخوانده باشی، شاید فیلمی از من را دیده باشی و یا در یکی از جلسات سخنرانی من، که این‌جا و آن‌جا جهان برگزار می‌شود، شرکت کرده باشی. من هنوز در سفرم. سفر من، مدام، از خویش است به خویش. وطنم، جغرافیا نیست. وطنم، هر نقطه‌ای است که در آن می‌توانم دلی را شاد کنم، امید بیبخشم، خنده‌ای را بر لبانی بنشانم، از خدا بگویم، و نیز از عشق و زندگی خانه‌ای دارم آن‌سوی شب. کسودکیم، خیلی رنگین نبود، اما اکنون زندگی رنگین‌کمانی است دل‌انگیز.

دوران خردسالی من همه در انتظار سپری شد؛ انتظار فرشته‌ای که می‌آمد و برای من دست و پا می‌آورد. از آن‌جا که چشمانم همواره باز بود تا مبادا فرشته بیاید و برود و من او را نبینم، وسعت زندگی را دیدم. زندگی، برای یاد گرفتن، وسعت خوبی بود.

هیچگاه آرام نداشتیم. من شر بودم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا مهار کند. مادرم گمان می‌کرد زنده نمی‌مانم. و چنین بود که شور زندگی را

تجربه کردم و از چشمه‌ی شعر و شعور آن نوشیدم. همه‌ی رؤیاهایم به ماه و خورشید و ستاره‌ها آویزان بودند. گویی در آسمان منزل داشتم. هنگامی که راه‌های آسمان را خوب شناختم، سفر در راه‌های زمینی را آغاز کردم. اولین ترانه‌ای که شنیدم، آواز یک گنجشک بود. سعی کردم صدایش را تقلید کنم. احساس می‌کردم اگر بتوانم ترانه‌ی او را حفظ کنم و صدایش را تقلید کنم، من هم پر در می‌آورم. و آنگاه، گرچه نمی‌توانم راه بروم، اما می‌توانم بپریم و به هر کجا که دلم می‌خواهد بروم.

از همان سال‌های نخست زندگی، به طلوع و غروب خورشید دل بستم. اگر یک روز طلوع یا غروب خورشید را نمی‌دیدم، غم می‌گرفت.

من زود بزرگ شدم، اما به هر سن و سالی که رفتم، کودکیم را نیز با خود بردم.

من پا نداشتم که با آن راه بروم. همین باعث شد تا بتوانم زمین را لمس کنم. من زمین را دوست دارم، آسمان را دوست دارم، زندگی را دوست دارم؛ آدم‌ها را، پرنده‌ها را، مورچه‌ها را، خنده و گریه را، شعر را، رنگ‌ها را، نقاشی را، موسیقی را، کتاب را دوست دارم. همیشه خودم بوده‌ام؛ هرگز ادا درنیآورده‌ام و ریا نکرده‌ام. خرسندم. چیزی کم ندارم. زندگی را دارم. همه‌چیز دارم. سپاسگزارم. همیشه به سر وقت تجربه‌ی ناشناخته‌ها رفته‌ام. هرگز اسیر شناخته‌ها نشده‌ام. من به روی جهان گشوده‌ام. حرف‌های تازه را می‌شنوم. حرف‌های کهنه را از دفتر ضمیرم پاک می‌کنم. بسیار کتاب خوانده‌ام، اما خواندن کتاب، مرا از تماشای زندگی باز نداشته است. اکنون که زندگی را مرور می‌کنم، می‌بینم که همیشه عاشق بوده‌ام. عشق، به تماشای من ابعادی خاص بخشیده است. سوی تاریک دنیا، همواره سوی روشن آن را نشانم داده است.

همان‌طور که از عکس روی جلد این کتاب پیداست، من بدون دست و پا به دنیا آمدم. اما آنچه در این عکس پیدا نیست، احساس می‌شود، این است که نداشتن دست و پا مانع از آن نشده است که من از موهبت‌های زندگی، کمابسی، معنا، و روابط خوب و سالم با طبیعت و دیگران بهره‌مند شوم. من با خیال خلاق خویشتم آفریده‌ام هرآنچه را نداشته‌ام. هدف من از نوشتن این کتاب آن است که قدرت مهارناشدنی ایمان را با تو سهیم شوم؛ همان قدرتی که به من کمک کرده است، تا علی‌رغم محدودیت‌هایم، زندگی خوب و بامزه‌ی خود را بیافرینم و اکنون تجربه‌های زیسته‌ی آن را با تو سهیم شوم.

آنگاه که ایمان خویشتم را در عمل خویشتم می‌گذاری، در واقع، دیگر چیزی نمی‌تواند مانع رسیدن تو به همه‌ی چیزهای خوب و قشنگ دنیا شود. به خود، به استعدادهای ویژه‌ات، به هدف بزرگ زندگیت، و مهم‌تر از همه، به لطف الهی و رسالت الهی خویشتم در زندگی ایمان داشته باش. الهام‌بخش من برای نوشتن این کتاب آدم‌های خوب بسیاری از سراسر جهان بوده‌اند. آن‌ها از من خواسته‌اند این کتاب را بنویسم تا الهام‌بخش آن‌ها برای رویارویی با چالش‌های زندگی‌شان باشد. آن‌ها می‌دانند که من بر ناملایمات زندگیم و نیز بر فکرهای منفی خویشتم، از جمله این که خودکشی کنم، چیره شده‌ام. من حتی نمی‌دانستم چگونه خود را اداره کنم، و هرگز امیدي نداشتم که همسری مهربان و زیبا و همسفر پیدا کنم.

سرفصل‌های این کتاب، همه به پرسش‌ها و چالش‌هایی مشابه اشاره دارند؛ چیزهایی که همه، کمابیش، با آن‌ها دست و گریبان‌اند:

- بحران‌های شخصی
- مسایل مربوط به روابط
- چالش‌های مربوط به حرفه و کار
- نگرانی‌های مربوط به سلامتی و ناتوانی
- فکرها، احساسات، و عادت‌های ویرانگر
- ترس‌ها و تهدیدها، آزارها، خشونت‌ها، و ناشکیبایی‌ها
- رویاروشدن با چیزهایی که از کنترل ما بیرون‌اند
- شیوهی کمک به دیگران
- برقراری تعادل میان جسم، ذهن، قلب، و روح

امیدوارم قصه‌ی زندگی من و نیز قصه‌ی زندگی تمامی کسانی که در اثر سختی‌های زندگی از پا درنیامدند، بتواند الهام‌بخش زندگی تو باشد و به تو کمک کند تا تو نیز به شیوه‌ی خویش بر همه‌ی چالش‌های پیش روی زندگیت غلبه کنی. بدیهی‌ست، من همه‌ی پاسخ‌های همه‌ی پرسش‌های تو را نمی‌دانم، اما خود از توصیه‌های بسازنده‌ی بسیاری از آدم‌های فهیم و مهربان بهره‌مند شده‌ام، از جمله از عشق بی‌دریغ و بی‌چشمداشت خدای خود. من همواره به لطف خداوند مدیونم.

فکر می‌کنم در لابه‌لای صفحه‌های این کتاب چیزهایی باشد که به درد تو بخورد؛ چه در عمل و چه در نظر. مهم آن است که همواره در نظر داشته باشی که خدا هست، و جای نگرانی نیست. با او، که کریم است و پُرسخاوت، هیچ چیز ناممکن نیست. آری، با کریمان کارها دشوار نیست! او هرگز تنهایت نمی‌گذارد؛ کسانی را سر راهت قرار می‌دهد که در سیمای دوست، عضو خانواده، معلم، مشاور، و یک روحانی اهل بصیرت، به تو

کمک کنند و جهت را نشانت دهند.

به یاد داشته باش که بوده‌اند بسیاری که دشواری‌های تو را داشته‌اند و با موانعی مشابه موانع زندگی تو روبرو شده‌اند. در ضمن، این کتاب، شامل قصه‌های آدم‌های دیگری نیز هست. آن‌ها قصه‌های خود را شخصاً برایم نقل کرده‌اند؛ قصه‌هایی که حاکی از شجاعت، ایمان، و ثبات قدم آن‌هاست.

در گذشته به غلط، فکر می‌کردم که فقط من هستم که از چنین کاستی‌هایی رنج می‌برم، و هیچ‌کس به اندازه‌ی من رنج نمی‌برد. فکر می‌کردم که فقدان دست و پا در من، به معنای آن است که خدا مرا دوست ندارد و زندگی من بیهوده است.

من اشتباه می‌کردم. تنها من نبودم که رنج می‌بردم. در واقع، بسیاری دیگر نیز بودند که چالش‌هایی بزرگ‌تر از چالش‌های من داشتند. دانستم که خدا نه تنها مرا دوست دارد، بلکه مرا برای هدفی بزرگ آفریده است و در زندگی من مقصد و مقصودی مهم نهفته است. اکنون، هر روز و هر لحظه، از دیدن لطف بی‌کرانه‌ی او شگفت‌زده می‌شوم. خدای خوبی داریم ما. بدان، تا زمانی که بر کوهی خاک قدم برمی‌داری، مقصدی داری و نقشه‌ی راهی. خدا تو را دوست دارد. او رحمان و رحیم است. او هرگز تنهایت نخواهد گذاشت. او تو را به خود و انمی‌گذارد. او رزق و روزی مادی و معنوی تو را بی‌حساب می‌رساند. در ضمن، کم نیستند آدم‌های خوب و نازنینی که دوستت دارند و دوست دارند به تو کمک بکنند.

ممکن است سنگینی باری که بر دوش حمل می‌کنی تو را بترساند، اما همان‌طور که در صفحه‌های آینده خواهی دید، قدرتِ ایمان در عمل معجزه می‌کند.

برای فهمیدن این نکته، در نظر بگیر که این آدم، که نه دستی دارد و نه پایی، دارد به سراسر دنیا سفر می‌کند، با میلیون‌ها نفر رابطه دارد، و نیز از عشق و شادمانی لبریز است. من به همان اندازه ناکامل هستم که دیگران. من نیز روزهای خوب و روزهای بد دارم. گاهی دشواری‌ها به حدی می‌رسند که طاقتم تمام می‌شود. اما این را می‌دانم که اگر من ضعیف هستم، خدا قوی‌ست، و هنگامی که ایمان خود را در عمل خویش می‌گذاریم، مهارناشدنی می‌شویم.